

ذال اراده باز آمد که ملت التجار کربسینا و شمالا علی مرجان بقی معه فقتلوه هم حتی لم یبق
 معه الا ثلثه نفر و لسان ذالک الحسین علیه السلام مر قال بعثوا الی توپا لایرغب فیہ
 جعله تحت یتابی لیکلا اجر و خانی بستیان فقال لا ذالک لباس من کبریا علیہ بالذاته فاخذ
 توپا خلفا خزانه و جعله تحت یتابه و پیا در کان شکر سقاوت مزار است و پپ بر بخت سما بی حضرت
 علیه که در پس آنها را قتل نمودند تا آنکه همراه امام حسین علیه السلام باقی نماند مگر ت کس و هر گاه حضرت امام حسین
 بن حال را مشاهده نمود فرمود که پارچه کهنه که دوران کسی خواش و رعیت کتند نزدی بسیارید که انرا زیر لباس خود کردیم
 بعد شهادت بر بند کرده نشوم پس پارچه نرود او آورد پس حضرت گفت که میت این لباس شخصی که در حال
 است و خواری گرفتار باشد پس حضرت پارچه کهنه را گرفت و او را از جا بجا پاره کرد و در میانهای خود کرد
 همراه استند علی الحسین علیه السلام لیسرا و یلی بعمانی یلع فیها البصر فرزها و یسها و انما نرذها
 یلا یسلب بعد نله و اقبل علی القوم ید نعیم عن نفیسه و اثلثه یجمونه حتی قتل اثلثه
 بقی و حله و قلا سخن بالجراح و براسه و ید نه جعل یضار بهم لسیفه رهله تفرقون عنه
 مینا و شمالا بعد ازان حضرت امام حسین علیه السلام باقی نماند مگر ت کس و هر گاه حضرت امام حسین
 با بجا انرا دید و نذیرد انرا کمر از برای مین که بعد شهادت بر بند کرده نشود و متوجه قوم جفاکار گردیدند و انهارا از
 در خود دور نسیکر و ایند و سکه کس که همراه حضرت بودند اعامت و حمایت او می نمودند تا آنکه هر سه بزرگان بزرگ شهادت
 یافتند و دیدند حضرت عبدالله سلام و التیجیت یکم و تنها در شرع اعدا ماند و درین وقت از جنهای کثیر در هر سه
 مرزندگی کوشش رسیده بود پس با وجود کثرت زخم از آن قوم جفاکار به تیغ ابدار شررباره خود بهاد کارزاری نمود و در همت
 چپ از خوف جان متفرق و پشیمان می شدند فلما رای ذلک شمرا استند علی القریسان و المرهاله فقال
 و یحکم ما نطرون بالرجل قد استخنته الجراح و السها و احموا و اعلیه کتلتکم اهانته
 علیه من قبل جانب یخوت ذینب الی باب القسطا و فتادت و یحکم ما نیکر مسلم فلم یبها احدی

پس هرگاه شش بر این حال را دید سوادان دین و کان را طلبید و گفت دای بر شش چه خدمت میکنند زمره ی
 که زخم تیر و نیزه و شمشیر بسیار بر او شسته باشد همه جمله کشید برو و در پای شش دره تم شش نشیند پس فوق آن
 از طرف برو جمله که در نزدیکی بنابر خواهر حضرت نادر ضمه آورده اگر دای بر شش نیست در میان شش سالیانی
 پس کسی از اینها جواب او داد و فرمود این است حضرت زینب **العنقطا طوهی تنادی واخاه و سلم کا**
واهل بیتاه بست السماء اطبقت علی لاریس ولیت الجبال تکادکت علی السهل و انبعت
فی شمساً فی ذلك الوقت غیره شدیداً سوداء مضطربة فیها ریح حمراء لا تدری بها عین
ولا اذ حتی ظن القوم ان العذاب قد جاء هم فلبسوا ساعة كذلك و... وایتی آورده که حضرت
 زینب بجنبه خارج شده و ندامت میکرد و نفره میزد که افسوس ای برادر من افسوس ای سید من افسوس ای اهل بیت
 من کاش آسمان بر زمین می افتاد و کاش کوهها ریزه ریزه میشدند درین وقت غبار بسیار سیاه و تاریک بر
 آسمان نمایان شد و باد سرخ در زمین گرفت و تاریکی و ظلمت القدر شده که کسی پای خود را نمی دید تا آنکه
 همه کمان کمان می کردند که بر آینه عذاب خدا بر آنها نازل گردید پس ساعتی عین حال بود فی المنازل
اصرع الحسین علیه السلام جعل ذنبه لجامی عنه و یشب علی الفاس فیحفظ عن ساجده
ویند و سه حتی قتل الفراس اربعین را جلا شمر قضرع فی دمر الحسین علیه و لله صهیل
نابلس بر کعبه نخچه النساء و درکت ب ماقب آورده و هرگاه حضرت امام حسین علیه السلام
 در خاک و خون عریان گردید و بدرجه شهادت رسید سینه بخت حضرت ساجده ایگردد و بر سواران
 سپیدی نمود و از قاش زمین می ریزد و از پای میکوفت تا آنکه پهل کس از آن ناکان و اصل جهنم ساخت بآنان
 در خون امام مطهره غلجید و به آواز میگردد قریب قریب پر دگیان عصمت و نذرت سر ابا عفت زمین
 از پای میکوفت فلما ناک اخوات الحسین علیه السلام و لسانه و اهله الی الفرس ایس علیه
 اهل برافض اسواقهن بالکاء و العویل و جمعت امر کل من فریدها علی... سها

بنادب و احمق کما یاجتهد فی انبیاء و ابا القاسم و علیتاه و احضاره و احضارنا و احسینا
 هکذا احسین بالاعراض صراخ بکفر بلاء محزون و التراس من القضاء مسلوب لعمامة و التراس
 هم غشی علیها پس هرگاه نظر جوانان و دختران و حرم خرم آنحضرت بر سر پادشاه و درون خالی نظاره
 از سر به وزاری و لاله و بیقراری ملت کردند و حضرت تمام کسوم دست خود را بر سر گذاشتند و چنین نوحه میکرد
 که افسوس بر فقده تو ای محمد مصطفی افسوس بر فقده تو ای جدنا و افسوس بر فقده تو ای پیغمبر خدا افسوس بر فقده تو
 ای جعفر طیار و افسوس بر فقده تو ای امیر مومنان افسوس بر فقده تو ای حسن ثنی همین حسین است مگر بر خاک افتاده است
 در خاک و خون غلبت بر سر از قفا بریده بی نامه در داکر دیده بعد از آن غش بر و طاری شد و اما الفرس
 فکان بصراب براسه الارض عند الجمعه حتی ماتت ثم اقبلوا العزیم الله علیها بن الحسن
 علیه السلام فاحل قصصه الحق ابن حویه الحضری فلیسه نضار ابن ص و امتعظ شعره و خف
 سرا و یله الحری کعب التیمی و حضا در زمانا مقعدا و اخذ عماتنه احنس ابن مرثد الحضری
 و قبل جابر بن یزید الاودی فاعتم نضار مغنوها فی ر و ابة نضار کل و اخذ دعه
 مالک برسد لکن نضار مغنوها و لکن اسب سر خود را بر زمین نهد و زمین میزد تا آنکه جان داد و بعد از آن
 انقوم جفاکار ملعون و مرد در عهد او نه قهار توجه گرفتن لباس حضرت پیدال شهادت علیه العتق و التناشد ندیس
 پیران اودا اسبق بن بویه حضرتی که گفت و انرا پوشید بر و ص شد و سواز بدن کشش از تن او و پیکار
 او را حری بن کعب التیمی ملعون گرفت و زمین کبر شد و عمارت را احنس بن مرثد حضرتی گرفت و گویند بجا
 برین برید اودی در شتم شد پس دیوانه و مجنون شد و در بعض حدیث آمده پس آن ملعون محذوم شد
 و دوزه او را مالک بن بشیر کندی ملعون که گفت پس بی عقل و دیوانه شد و اخذ قلبه الاسود
 بن خالد و اخذ خاقمه خذل بن سلیم الکلبی فقطع اصبعه علیه السلام
 مع الحما و هل الاخذ المختار فقطع یلیده و رجلیه و تروکه تشخطی دمه حتی

هلك واخذ قطيفه له عليه السلام كانت من خزنة واخذ ذريرة النبي ^ص عمر بن سعد علما
 قتل عمر بن سعد وبعثها المختار لابن عمه قاتله واخذ سيفه جمع ابن الحنفى الازدى
 ويقه رجل من كني تم يقال له الاسود ابن حنظله ولعلين اورا اسود بن خاله معون ^{نفت}
 وقاتم اورا بجدل بن سليم كلبى گرفت باين طور كه بطع خاتم بعد شهادت انخت مبارک انحضرت را قطع ^{كرد}
 واين كس را مختار بن ثقف گرفت ر ساعت پس بر دوشت وپاي او را بر يد وگذاشت كه در خون خون
 ني عطيه تا انكه واصل جنم شد وچادر انحضرت را كه خروده ودرع پرزر انحضرت را عمر بن سعد گرفت
 پس هرگاه عمر بگيرنه النار والسقره انرا تحت رمالى عسره قاتل او بخشيد و شمشير او را جمع
 بن خلق از رعيه گرفت و كوين كه مردى از بني تميم كه اورا اسود بن حنظله كويند گرفت ونى را وايد انه
 اخذ سيفه الانلان النهشلى وذا د محمد بن ^{نخ} كريا انه قد وقع بعد ذلك الى
 بيت جيب ابن ^{بديل} وهدى السيف ليس يذى الفقار وان ذلك كان مناجيا
 ومصونا مما امثاله من ذخائر النوة والامامة ودر روايتى وارد شده كه سيف اورا فلان
 نهشلى گرفت وخر بن ذكره باز ياده كرده كه هر آينه آن سيف بعد اين امور بخانه جيب بن بديل رسيد و اين سيف
 ذو الفقار بنوده وهر آينه ذو الفقار با ديگر چيزهاى كه از وجايز و سراسر نبوت و امامت بود محفوظ و مصون
 شمرند از هر عمرى ^ص اصحابه مرينند ب الحسين بنو طئه فرسه فانتدب منهم عشره
 هم اسحق بن جوعه الحضرمى و احسن بن مرتد و حكيم بن طيفل السبئى السبئى و عمر و
 بن صبيح الصيداوى و رجاء بن منقذ العبدى ^و سالم بن خشمه الجعفى و صالح بن هب حنفى
 و اخط بنى ناعم و هانى بن نيت الحضرمى و ابيك مالك انهم الله قد اسوا الحسين ^ص خواص خدام حقى
 ظهره وصدرا كه بعد از ان عمر بگيرد شكر خود صبر او او كه دام كس قبول ميكنند كه نقش حسين را از سهاي پيمان بگو باند بس ده
 تاگان اين امر را اجابت نمودند انما اسحق بن جوعه حضرمى و احسن بن مرتد و حكيم بن طيفل سبئى سبئى و عمر بن صبيح

صیحه‌ی دربار بن شد بمیسی و ساجد بن حشره جعفری و ساجد بن و سبب جعفری و در اخطاب نامی و نامی بن
حرفی و سبب بن مالک زده شد دارند بسیار این قوم بفاکار از رحمت خود دور کردند و به سبب ترین طبقات
بنیم رساند پس سببش سید شهاب را پادشاهان سببانی ستران بودند تا آنکه اسپند و پشت آنحضرت را ریزه ریزه
کردند و قال ابو عمر الزاهد انظر فانی هولاء العترة فوجدناهم حصصا اولادنا وهولاء هم
متمناه وانا مهم علی ظهورهم نشد این بهم و اراجلهم بسکک الحلید و اجمری الخلیل علیهم
حتى قطعهم واحترقهم بالشاء وقال العلامة فی منهاج الکرامه ولم یقتغوا لقتله حتی رهنوا
اصلاعه وصدرا بالجنون ابو عمر را به گفته چون قال کردم در باره این ناکسان یا نتم همه آنها را او را
زنا و این اشقار را نثار گرفتار کرد و بر پشت بجا با بند دوست و پای آنها را پهنای با سبب حکم کرد و بسیار
بر آنها تاجت تا آنکه ریزه ریزه کرد و سید بعد از آن به نشس سوزانید و علامه علیه الرحمه در منهاج الکرامه گفت
و قوم جفاکار قتل آن مقتدای ابرار قناعت نکردند تا آنکه بخش او را از سبب سپان ریزه ریزه کردند و وی
الکافی بسند عن عبد الله الاودی و قال لما قتل الحسین ع ارا د القوم ان یولکوه الخجل
فقال فضنه لزین یا سیدی ان سفینه کسریه فی البحر فخرج الی خربون فاذا هو باسد فقال
یا ابا الحارث انا صلی رسول الله و الله نههم بین یدیه حتی وقفه علی الطریق والاسد
را ایض فی ناحیه قد عینی امضی الیه فاعلمه ما هم صانعون غدا و در کتاب کافی با سند حراز
عبد الله اودی روایت کرده گفت هرگاه حضرت امام حسین علیه السلام بدرجه شهادت رسید با همان لشکر شهادت
اشرف استند که بخش او را پادشاهان ستران کنند از زمان نضد بکومت حضرت زینب آمد و در عرض کرد که ای خاندان
محترم بر آینه سفینه که غلام آزاد کرده رسول خدا بود روزی گشتی بوده و دریا شکسته شد پس موج او را بکند
اندانت و گذرش بجزیره افتاد پس ناکبان از تیری بر حوزد سفینه مذکور که ای بلوا کجارت من غلام آزاد کرد
سوخته ام پس سبب کمان پیش پیش او میرفت تا آنکه او را بر سر راه رساند و شیر درناجید این صحرای ماند

پس بر آنکه بسوی او بروم و او را از آنکه ایشان اراده آن فرود آمد مصلح بگردانم قال بیعتت الله فقال
 یا ایها الخاریت فروع راسه ثم قالت قد رای ما یوید دن ان بعملوا عد امانی عبد الله
 یوید دن ان یومطوا الحیل ظهره قاصشی حتی وضع ید ید علی حسد الحید علیه السلام فلیس
 الحیل یوما نظر والیه قال لهم عمر بن سعید فینه لا یمنزوها الصر یوا فافا لصر یواردی
 پس بقیه بسوی شرف رفت و او را بگفت او که ابوالخاریت است مذاکره در پیش من هر روز با بر دهنمت بعد از آن گفتند
 ایامیدانی که اینها چه اراده بد فرود با بخش حضرت سید شمشه علیه الصلوات و القنات دارند معزایبند که بخش او را یا مال است
 روای تا آنکه بر سر بخش حسین آمد و بر دست خود را بر جسم مطر او گذاشت پس قوم سسکا ناراه بهادی است
 جگر گوشه سید که از آمدند و هر گاه این حال با مشاهده نمودند عمر بن سعید علیه الصلوات از آنجا گفت که این فتنه عظیم است منتظر
 کشید و روز دیگر دوشنبه پس اینها از آن اراده فاسد برگشتند و قتل علیه الصلوات با تعاقب القریایات بود مع
 شوابع سنه احدى و مستین قال الفید راه و صهی الحسین علیه الصلوات فی شهر السبت
 صلواته الطهرینه قتیلا مظلوما ظمنا فاصابوا محسبا و سنه یومئذ ثمان و خمسون
 سنه اقام بها مع جل سبغ سنین و مع سبغ امیر المؤمنین سبعا و ثمان سنه و مع خدیجه
 الحسین عشر سنین و کاشمق خلائیه بعد اینه احد عشر سنه و رمی عن الصادق
 علیه الصلوات کلام قتل الحسین وهو المختضب شهادت سید شمشه علیه الصلوات و الثنا با تعاقب روایات
 اصحاب در روز عاشورا سب و یک باجری و افع شد شیخ سفید علیه الصلوات گفت حضرت امام حسین
 علیه السلام در روز شنبه بعد نماز ظهر از روز مقتول تیغ و غا مظلوم ظم و ستم اعدا صبرکنان اجر خوانان
 ازین عالم فانی در گذشت و لعالم حاد رای در همت یزانی در پیوست و من شریف الکفرت در وقت بیجا
 در هشت سال بود همراه خود محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و همراه برادر خود حسین
 در هشت سال و مدت خلافت دامامت حضرت بعد بر او با زیاد سال بوده و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام

است که حضرت امام حسین علیه السلام ازین دارنا پامید بسبب رحمت پروردگار خود انتقال برود
 باشد که عقیقه ایشان مبارک اجناس فی الکافی تبعن علیه السلام ووله سبع وحمزون
 بسند مشهور یقول حمزه اسهر و فی التهذیب معنی علیه السلام قتیل فی الارض
 فی یوم الاثنین و قتل یوم الجمعة و قتل یوم السبت من الحرم قبل الزوال و قتل یوم
 ثمان و حمزون سنة قال ابو الفرج فی المقاتل علیه السلام یوم الجمعة و له بست
 و حمزون سنة و سهو و قتل حمزه اسهر و هو الاصح و در کتاب کافی کلینی مذکور است که
 حضرت سیدالشهدا ازین دانی ثبات سویی ^{مستقیم} گذشتند و من شریف انحضرت چاه و هفت سال
 یک ماه بود و بعضی گفته اند که هفتاد و کتاب تهذیب الاحکام است که حضرت امام حسین علیه السلام در زمین
 مدتی بروز و دو شبانه شبیده و بعضی گویند در بعضی گویند بر روز شنبه از ماه محرم پیش از زوال
 درین شب هفت حضرت درینوقت چاه و هشت سال بوده شیخ ابو الفرج در مقاتل گفته که حضرت بروز جمعه شبیده
 بروزه شش و من شریف انحضرت در انوقت چاه و شش سال و چند ماه بوده و بعضی گفته اند که پنج ماه و من صحیح
 تماماً ما نقوله العامة من انه قتل علیه السلام یوم الاثنین باطل هو شیء قالوا
 و یتیه و کان اول الحارثی تمل فی یوم الاثنا اخرجنا ذلك بالحساب الهندسی من
 سایر الزیجات و قیل کان عمر علیه السلام حمزه و حمزین سنة و ستة اشهر و حمزون
 و مسکن آنچه عوام میگویند که انحضرت بروز و دو شبانه شبیده پس باطل است انرا با فکر در و سه گفته
 و عمره هفتم سالیکه حضرت در آن شبیده شده و در چهار شبانه بود اخرج کردیم این را از حساب هندسی ارجح
 نجاست و بعضی گفته اند که من شریف انحضرت چاه پنج سال و شش ماه بود این متعارف از منوچهری است
 که در مرتبه سالت بدان کرده یا خرم من لس النبوة من الانبیا و حدی اعطیک و جل لیس
 و زمان با بعضی بهترین کتاب که نبوت پر بدن خود را است کرده ای بهتر از جمله مغیران نعم و حضرت

من بر حساب تو ای سبانی تو نمیدانم و غیب است که گاهی من قضا و منصرف نبوده و هفت اقل الا و اذا قبلت لا
یومر الحلیس امرت دمع الأرض بل دمع السماء ان یقتول یقتل است و این مقتول ادیب است
شهادت حسین یحیی شکر بشتگان اهل زمین و ساکنان عرض برین یوم الحسین قدرت باب الغر حریف
یا کر بلا خلقت من کوب علی و من بلاه روز شهادت حسین و گذشتی با بنای عمرت و کرامت را
صحن و فغای مکر با که شستی برین رخ و باراکم فیک من وجه تشراب ماء الیها نفسی قل المصعلی نا
الوعی ای اصطلاح چه بسیار بزرگانیه نفوذ کرده است در آبرو ایشان آب روشنی و بیاد فون تواند
بن شدای نهایت گرم شونده آتش کارزار و جهاد و حین الاستة فی الجوشن کالکواکب فی السماء فاخت
دفاع الصر حیث الصبر من لیس النساء و تیکه سنا بنا در زیر پهل مثل ستارگان در آسمان بودند پس
صبر لباس من بشان زنان و عا جران و پید است و پایان بوده برای صینای خالق پر شیده و دست از جهاد
با وجود اقتدار کشیده و ابا ابا الالسلات الالسل صد دقه الالباع و قضی کریمًا اذا انصاطما
فی نفر طماع و ابا و انکار که در جهت یزید یبید مثل ابا و استماع شیران صادق الامتاع می باشند مرد برون
سنگ و تیکه مرو نشدند و چند نفر نشدند مغویه طعم الحما لا و جل و الال طعم ماس من و المغوی الحما
مسال اعواد الخداع من لقطریح الشلو عریانا علی با لعراع کیت کیر کنسند و بر مال خاک الوداد
جوار کج تخفید چوبهای حینه او را و از کون ساختند کیت کیر کنسند و بر معایب اندام مطروح خاک که بیل
بغاد و نفاق انرا در ریگستان عریان گذاشتند من للمخبط بالقتاب و للمخسل بالوماع من الالبان
فا طمه المخبب عن عیون الالباع کیت کیر کنسند و از برای کسی که کرده است چاک و از بزرگی که
بلی غسل داده شد کیت کیر کنسند و از برای فرزنده فاطمه که غایب و دستور از چشمهای زینسکان خدا بود
و الفی من قبلوا مع الحسین علیه السلام من اهل بیت و از برای کسی که همراه حسین از عمر بران و افراس
و در دشت کرد و هر چه شهادت رسیدند و مدارج انروی فایز کردند و همراة العباس و عبد الله و جبر

علیه السلام و لقیته مدفون اند و علی بن الحسین که شهید بعدی الکرب است پائین قبر حضرت سیدیه فون است و از هر شهید
 قریب تر است بسوی آن حضرت مگر عباس بن علی که آنجناب در مقام شهادت خود بر سنانا در راه عاصریه مدفون
 اند و قبر او ظاهر است و زیارت کرده میشود مگر از قریب قبر حضرت امام حسین علیه السلام و اشاره کرده
 میشود بسوی آنست که بجانب پائین مزار سید شهید علیه السلام است و اصحاب سعادت امتساب آنحضرت کرد
 حضرت مدفون اند و لعین مواضع بر یکشهادت جدا جدا شوار است مگر آنکه جایز شریف عاری همه آنها است
 جدا از آنها خوردند و عشرشان با حشر الی محمد کند و ایشان را از خود راضی کند و بهترین جزای حمایت دین
 و نصرت امام روی زمین عطا فرماید فعلی اهل الذین ان یخذوا هذا لیوم میوم حزن
 و کباء و صیاح و بیحاح و کاءبته و مصیبه و جنح و لطمه السوی پس بر زمینداران لایم
 که این روز را روز اندوه و زاری و نوحه و بیقراری و مصیبت و غم و پشیمانی و طپانجه زنی گیرند چنانچه سوسی گوید
 لا عذر بلشی برقی دمعه و دم الحسین بکر بلا اریقا نیست عذر از برای شیعیان درینگونه
 اشک حوزا و حال آنکه حزن حسین علیه السلام در کربلا ریخته شده باشد یا یوم عاشورا الفد خلقی
 ما سنت فی الجمر اللهم و مرغز یقا ای روز عاشورا بر آینه گذاشتی ما را تا وقتیکه زنده باشم در دریا
 غم دائم عزیزین نیکو سنج حرم ال محمد و نصرتت اسبابهم تغزایقا درین روز مباح گرداننده
 غارت کروی ز پائی ابلیت رسالت و پاره پاره شدن بسیار اذوق روی الماء و ابین
 محمد لم یردوا حتی للنون اذ یقا یا چشم آب خوشگوار سردار در حال آنکه فرزند محمد مصطفی بخشیدند
 آب را تا آنکه کانسهای ناکوار مرگ چشاینده شدند الکافی دوی محمد بن الحسین من محمد
 بر المبلک قال سلت ابا عبد الله علیه السلام عن صومنا سو عا و عاشورا امن شهر
 الحرم فقال ناسو عا یوم حرمه الحسین و اصحابه ما صی الله عنهم بکر بلا و اجتمع
 علیه جیل اهل الشام و انا حوا علیه و نراخ ابن مر جانده و عمر و سعید بتوا جیل

وکثرتها و استشفقوا بینه الحسین صلی الله علیه و سلم و اصحابه و یقنوا انه لا یاتی الحسین
 صلی الله علیه و ناصر و لا یصل الا اهل العراق باپی المستضعف الغریم و در کتاب کافی است یثابت
 کرد محمد بن حسین از محمد بن سنان از ابان بن عبد الملک گفت پرسیدم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
 از روزه روز نهم و دهم ماه محرم پس فرمود روز نهم ماه محرم روزیست که حسین علیه السلام و اصحاب سادات اشکاف
 او در آن روز در دشت کربلا محاصره کرده شدند لشکر ایشانم بد انجام فرایم آمدند و ابواب رنج و بلا را بر روی
 آنها گشودند این زیاد و عمر بن سعد بسبب کسرت فوج سرد و فرحناک گردیدند و حسین و لشکر قلیل او را
 ضعیف دانستند و یقین کردند که هرگز از براسه اعانت و مدد حسین کسی نمی آید و نه اهل عراق هرگز او را
 اعانت می نماید قرآن پر ضعیف و غریب خود شوم ثم قال و اما یوم عاشوراء یوم اصاب الله الحسین
 صلی الله علیه و صریحاً بن اصحابه حوله صریحاً عراه انصوم یكون فی ذلك الیوم
 کلا و رب البيت الحرام ما هو یوم صوم و ما هو الا یوم حران و مصیبه دخلت علی
 اهل السماء و اهل الارض و جمیع المؤمنین و یوم فرح و سرور لای بن
 د آل زیاد و اهل الشام غضب الله علیهم و علی ذریه ثامر بعد از آن گفت ولیکن
 روز عاشوره پس روزیست که در آن روز حسین علیه السلام و فرخاک و عون عطفان در میان اصحاب خرد
 بود و اصحاب او گرد او در خاک و عون عطفان برهنه و عریان افتاده بودند آیا پس روزه جایز خواهد بود
 درین روز قسم بر ب کعبه نیست آن روز روز روزه و نیست آن روز مگر روز غم و مصیبت که تمام
 اهل آسمان و اهل زمین و جمیع مؤمنین و مسلمین رسیده و روز فرح و سرور این مرجانه و آل زیاد و ایشانم
 غضبناک شود خدا بر اینها و بر اولاد اینها و ذلك یوم یرکت جمیع بقاع الارض خلا بقعة الشام فمن صام
 ارتب له حشره الله مع ال زیاد و مسوح القلب من طاعیه و من ذخر له من له ذخراً عقبه الله تعالی فانی
 الی عمر طفاه و ادع البرکة عنه عن اهل بیته و دل و شاکه انطانی جمع ذلك و این روزیست که تمام روی زمین سوی ایشانم

شام بر صحبت آن مفتدای اقامت گریختند پس هر که امروز را روزه دارد یا روزه می‌داند و هر که است نزد شمارد بخشور خواهد کرد
 و در حدیثی عزوجل می‌فرماید که دل او سبج شده باشد و خدا بر چشمش ناک باشد و هر که درین روز روزه
 برای منزل خود خیری بخرد کند حق تعالی آن ذخیره را بر او مبارک بگرداند تا قیامت در دل او نفاق اندازد و بین
 و برکت را از او از اقارب و اولاد او شروع نماید و در جمیع این امور شیطان شریک ادب باشد و بایزید عمده
 این زیاد بن زید و عیسی بن عمر و حشر او باشد و روی زید الثرمی قال سمعت عبید کابن بشر را یقال
 ابا عبد الله علیه السلام عن صوم یوم عاشورا فقال من صام له کان حظه من صیام
 ذلك الیوم حظا بن مرجانة وال زیاد قال قلت ما کان حظهم من ذلك الیوم
 قال النار اعادناه الله من النار و من عمل سقراط من البنا و زید سی روایت کرده گفت
 شنیدم عبیده بن زراره را که از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام ارد روزه روز عاشورا می پرسید که نصیب
 و حصه آنها ازین روز جهنم خواهد بود پس حضرت فرمود هر که روزه دارد درین روز خواهد بود نصیب و حصه او
 مثل نصیب بن مرجانة و ال زیاد را می گفت پس از آن حضرت پرسیدم که نصیب ایشان ازین روز چه خواهد بود
 فرمود پناه دهد مرا خدا از آتش جهنم و از کاریکه باعث دخول آتش جهنم باشد روی الشیخ فی الصیام
 عن عبد الله بن سنان قال دخلت علی سیدی ابی عبد الله جعفر بن محمد علیهما السلام
 فی یوم عاشورا فالفیته کاسفا لآلین و صوغه فخذ من عبده کما للو
 لؤ المتساقط فقلت یا رسول الله من کما لک لا ابکی الله عنک فقال لی ارنی
 غفلة انت اما علمت ان الحسین بن علی اصیب فی مثل هذا الیوم شیخ ابو جعفر طوسی در کتاب
 از عبد المتدین بن سنان روایت کرده گفت خدمت آن ای موز ابی عبد الله بن محمد علیهما السلام در روز عاشورا
 رفتیم بس و در آن وقت که در آن شکریه می‌خواندیم پس عرض کردم که ای فرزند رسول خدا
 چشمهای مرا که بان نگردد اند سبب گریه تو چیست پس فرمود آیا تو غافل هستی بیدانستی که هر آینه حسین

بن علی مرتضی در مثل این روز شنبه کرده است و فرمودت یا سید ما قولك فی صومه فقال صوم
من غیر بیئت و افصره من غیر تسمیت و لا تجعابه صوم یوم کمله لیکن انظار و بعد
صلوة العصر بساعتی علی شربته من صباح فانه فی مثل ذلك الوقت جلست ایضا و من آن
رسول الله و انکشف المحجۃ عنهم و فی الارض تلتون صریحا فی مواهبهم بعض علی باسواء
الله ص مصرعهم و لو کان فی الدنیا یومئذ حیا لکان هو المعری بهم قال و بکی برکت
علیه السلام حتی حضرت ختیه بد موعه الحدیث پس پرسیدم که این پیشوای من چه سبب و بی در باب
روزه این روز پس حضرت فرمود. و زه داران روز را بی آنچه است آن از شب که در شبی و انظار کن این
روزه را نه از راه فرح و سرور بلکه از راه غم و اندوه و مکر دان این روزه را روزه کامل باید که انظار تو بعد است
از نماز عصر شربت یابی باشد که بر آید در مثل این وقت شورش اعدا از رسول خدا مرتفع گردید و واقع گردید
و ایدت ترک با خربسید و شیده اشربت شهادت چشیدند و در دار باقی با نواع نهم شده گردیدند و از جورستم
بجاک یافتند و بگذاشت رسول خدا افتند و در زمین که غلاسی کس از اقربا و ردها در خاک و خون با طمان بودند و شربت
بر رسوخند اقبل آنها و اگر در دنیا درین روز می بود بر آید خود حضرت صاحب تمام می شد و ما تنها بر این نمودنت
امام جعفر صادق علیه السلام در این واقعه بود چنان که لیت کردیش مبارک از اشک آنحضرت تر شد تا آخر حدیث
و فی الامالی عن الحسن بن علی بن ابی طالب عن ابی عبد الله علیه السلام قال
سألت عن صوم یوم عاشوراء فقال ذلك الیوم قتل الحسین فأنکنت شامتا
فضمه ثم قال ان ال امیته لعنهم الله و من اعانهم علی قتل الحسین من اهل الشام
نذرا و انذرا ان قتل علیه السلام و سلم من خراج الی الحسین علی لسلام و صاوت فی ال الی
سفیان بن یحیی و ان لك الیوم عبد الله یصومون ^{نفسه} شکر و مضاربت فی ال الی سفیان بن یحیی الی
یوم فی الناس و اتقوا بهم الناس جمعا لذلك فلذلك یصومونه و یدخلون علی عیالاتهم و اهلهم

الصراج فی ذلك اليوم الحزین ودر کتاب امالی از حسین که کینت او ابو سدر است و او از پدر خود پدر او از امام
 جعفر صادق علیه السلام روایت کرده گفت پرسیدم از آنحضرت از روزه روز عاشورا پس فرمود این روز روز
 قتل حسین علیه السلام است پس که از قتل آنحضرت شادی کنند با شش ماه پس روزه دایم درین روز
 بعد از آن گفت هر آینه بنی میدهنت کنند خدا بر ایشان دبر شایسان که اعانت آنها کردند بر قتل و خونیتر
 حسین چنین تذکره کند که اگر حضرت علیه السلام و انجیت مقتول شوند و کسیکه در جنگ حسین رود صحیح و سالم
 ماند و امر خلافت در او و اولاد ابی سنیان نامروز است شد و دیگر مردمان پیروی آنها کردند پس از برای
 همین این روز روزه میگیرند به اهل و عیال خود اسباب فرح و سرور درین روز داخل میکنند تا آخر خبر روی
 این بابویه ده باشد عن الرضا علیه السلام قال من ترك السعي في حوائج يوم عا
 شورا عن نفس الله للحوائج الدنيا والآخرة و من كان يوم عاشورا يوم مصيبة و خيرة
 و بكاء جعل الله عز وجل يوم القيامة يوم فرجه و سرور و قرینا فی الجنان علیه
 و من سعى يوم عاشورا يوم بركة و اذ حفر فيه نعنا له شيئا لم يبارك له فيما اذ
 و حشر يوم القيامة مع يزيد و عبد الله بن زياد و عمر بن سعد لعنهم الله الى
 اسفل درك من البئس الشيخ ابن بابويه عليه السلام من حضرت امام رضا عليه السلام روایت
 کرده گفت هر که ترک کند سعی را در حوائج خود در روز عاشورا حق تقاضا حاجتنامه دنیا و آخرت
 او را خواهد آورد و هر که روزه عاشورا روز مصیبت و حزن بگذارد باشد خدای عزوجل روز
 قیامت را روز فرح و سرور او خواهد کرد این و چشم او را در بهشت بملاقات ما خنک خواهد بست
 هر که روزه عاشورا را روز بركت نام و ذخیره کند در آن روز در منزل خود چیزی را آن
 چیزی را او مبارک خواهد شد و محشور خواهد شد در روز قیامت با پیرید و عبید الله و عمر
 بن سعد خدا آنها را لعنت کند با سفل طبقات جهنم مانند قالت السيدة این طاورس ماه فی کتاب

الامثال اعلم ان اواخرها يوم عاشوراء كان اجتماع حرم الحسين عليه السلام وبناته
 واطفاله في اسر الا عند مشغولين بالحزن والبكاء والتفنى عنهم اخذ ذلك النهار هم
 فيما لا يحيط به قلب من النال والاكسار يا لولا تلك الليلة فاقد من لهما نهم ورجا
 وغرباء في اقامتهم ونزوحهم سيد ابن طاوس در کتاب اقبال گفته باینکه بر آینه اضر و زنگار
 حرم محترم و دختران و اطفال آن پیشوایه ام در بند شبنان محزون و اشک بیزان و کریان مازان
 مجتمع بودند و هزاران هزار مذلت و خواری که احاطه آن از من نمیتواند شد شام نموده بسر کردند این شب
 در حالی که کم کرده بودند حایان خود را و مردان خود را و غریب یکس بودند و اوراق است حوز و روانی
 خود فاذا كان اخر يوم عاشوراء فقم قائما وسلم على رسول الله صلى الله عليه
 واصحابه عندك الحان يا كلون ويشربون فخن من هذا الطعام والشراب
 لهم مقتدون و سرگامه عزم کنی بر چیزی که آزان چاره نیست آرزوی آن نوشیدن بعد منقضي
 شدن وقت مصائب پس بگو چیزی که معنی این باشد خداوند را هر آینه تو در حکم کتاب خود فرمود
 و کمان کانی را که در راه خدا مقتول شده اند نزد پروردگار خود و روزی داده میشوند
 پس حسین شهید داشت که بلا و صحابه شما باوقای او نزد تو ایستاد طعام و شراب بهشت بخورند پیوسته
 پس با این طعام و آب پردی آنها میکنم بعضی اصحاب بنا فی کتابه عن سعید بن المسیب
 قال استشهد سیدی و مولای الحسین ریح التامس من قابل دخلت علی
 علی بن الحسین فقلت له یا مولای قد قرب الحج فماذا امرنی فقال علی
 نبتك حج فی حجت نسیم الطوف بالکعبه و اذا تا برجل مقطوع الیدین وجهه
 كقطع الذیل المظلم وهو متعلق بالکعبه وهو یقول اللهم رب هذا البیت الحرام
 اغفر لی و ما احببک تفعل و لو تشفع فی بک ان سمواتک و ارضک و جمیع ما خلقت

لعظم حرمی بعضی بار ضوالله علیه السلام در کتاب خود از سعید بن سبیب نقل کرده گفت هرگاه پیش
 من و یولادی من حسین شهید شد مردم مراده حج سال آینده کردند کجاست امام زین العابدین علیه
 السلام حاضر شد من پس از آنحضرت گفتم که ای اتای من موسم حج قریب رسیده پس چرا چه ارشاد
 پس حضرت فرمود آنچه اراده داشته کن و حج بجا آر پس برای حج فتم دافعال حج بجا آوردم پس در
 طواف خانه کعبه مردی برد و دست بریده سپرد و ترا از شب تیره و تار را دیدم که با ستاد خانه کعبه ویران
 و میگوید این معبود بحق رب خانه کعبه است آن مرا بکش و کمان ندارم که کمان مرا بیا مرژی اگر چه تنگ
 کشد در باره من جمله ساکنان عرش برین و همه مخلوقات روی زمین بسبب ثقل دگرانی کناه ماقال
 سعد بن المسیب فتعلت و شغل الناس عن الطواف حتى حقت به الناس و حمتنا
 علیه فقلنا یا و بئک لو کنت ایلیم ما کانت منغی لک ان بتاس من جملة الله
 من انت و ما ذبک فلی و قال با قوم انا اعراف مفسی و ذبنی و ما حیست
 فقلنا له قل کره لنا سعید بن سبیب کفتم پس من و جمیع کسان از طواف خانه کعبه بار ما ندیمیم
 مردمان ادرا در حلقه کردند و نابرو جمع شدیم و کفتم ای دای بر تو اگر تو ایلیم بی بوری تا هم از
 رحمت خدا ناسید و مایوس شدن سزاوار و لائق سوده پس تو کیستی و چه کناه هست پس انکس کرد
 و گفت ای قوم من شناسا ترم از شما بذات خود و کناه خود و بگناییکه کرده ام پس از او گفتم که کناه
 خود را از ما بیان کن فقال انا کنت جمالا لابی عبد الله الحسین علیه السلام لما
 اخرج من المدینه الى العراق و کنت اداه اذا اراد الوضوء الصلوة لیضع یدیه
 عنده فای فاکتة تعنی الا لبصار الحسن اشراقها دکت اثنا هاتکون لی ال
 ان صوفی کور بلا و قتل حسین و هی معده حل فنت نفسی فی مکاب الارض
 پس گفت که من شترمان حضرت امام حسین علیه السلام بودم و فیکه از بدین سوره بسوخته

عراق روانه شد و عادت حضرت آن بود که چون اراده و توبه و ضرر میکرد زیر جامه خود را نزد من میگذاشت
پس از آنکه بر می ایستادم که بنیای از نظر بسوی آن فکر می کرد و منتظر و آرزو مند بودم آن از آنکه
به دست من افتد تا آنکه همراه حضرت بکه بلا رسید و حسین بیلب سلام گشته شد و آن گنجه همراه او بود پس نفس
خورد و در مکانی از آن زمین پنهان کردم و در کین ششم فلما حد البلیل خرجت من مکانی فوجت
مرتلث المعاکه نونا الاطامه و نهاء الا لیل و القنای مطر و حبن علی وجه الارض
ند کورت یلخی و شغالی التکه نضات و الله لا یرید ان یضلکم ان الله لا یهدی القوم الضالین
نکده التکه می سر و مله فاخذها پس بر کاه تاریکی شب ما هم را انداختند از کین تر آمد پس در
سحر که نوزی تابان دیدم که بر کرا بر علت در آن بنود و کثرت روشنی و نور است و از بهود و بخش کشکان
فلمه دستم بر خاک افتاده بود پس بسبب شفا و من خود و رعیت خود از آنکه می آید پس در اول خود گفتم که کجا
سوکند هر آینه نفوس نفس دهن علیه السلام میگویم و امید و ایم که آن از بر بند و زیر جامه شان باشد پس انرا بیکرم
و پیوسته در روی کشکان نقد و نامل میگردم تا آنکه بر سر نقش حسین رسیدم نفس بی سر او را در لمر
انزل النظر و حوه القتی حتی بقیت الحسین فوجدته مکوبا علی وجهه و هو حبه
بلا داس و نور مشرت مامل بلد مائک و الریاح بسافیه علیه فقلت هذا ادا لقه
الحسین فتطرت الی سر او بله کما کنت اراها فلذ لوت منه و ضربت بیدی الی
التکه لآخذها پس بر روانتاده یا فتم و نوزی غمیزه از آن ساطع و لایت بود و باو بران
بی وزید پس گفتم بکذا سوکند همین نفس حسین است پس در زیر جامه آن حضرت آن از آنکه را
پس سابق دیدم پس از آن حضرت قریب شدم و دست خود را بر آنکه بند زدم تا انرا بیکرم
ناذا هو قد عقلها ها سقی اشپه فلما اذلا اهلها حتی حلت عقل
سها فمدید لا الیمنی و نفس علی التکه فلما قد ر علی اذید ه عنها و لا اصل بها

عنق النفس المعلقة الى الطلب شيئا قطع به يده فوجدت قطعه سيف پس ناکبان عقد
 کثیر در بازو بند حضرت شیر یافتیم پس متوجه واکردن شدیم تا آنکه عقده را از آن عقد با واکردیم آن زمان حضرت دست
 خود را دراز کرد و تکه را در قبضه خود چنان محکم گرفت که نتوانستیم که دست حضرت را از آن تکه جدا کنیم و سبیل گرفتن آن
 تکه محکم کردیم پس اماره معلوت را برین آورد که چیز سه را از قسم سلاح طلب کنیم و دست مبارک آنحضرت را از آن
 قطع نایم پیش پاره سیفی مطروح فاحذتها و بکت علی یده و لم اذل اجزها حتی فصلتها
 عن يده ثم نجتها عن التكة ومددت يدي الى اليد لاجلها فديدها اليسرى فقبضت
 عليها فلم اقل را على حذنها فاحذت قطعه السيف ولم ازل اجزها حتى فصلتها عن التكة
 ومددت يدي الى التكة لاجل حذنها كما در حرکت شکسته افتاده بود یا فتم پس انرا گرفتیم و برای قطع دست آنحضرت
 برگشتم و پیوسته انرا می بریدیم تا آنکه انرا از بند دست جدا کردیم بعد از آن انرا از بازو بند دور کردیم و دست
 خود را بسوی تکه برای واکردن که بهما دراز کردیم پس حضرت دست چپ خود را دراز کرد و مقعد زیر جامه را
 چنان محکم در گرفت که بر چه کردن آن دست قادر نشوم پس همچون قطعه شمشیر را گرفتیم و از آن دست او را می بریم
 تا آنکه آن دست را از آن تکه جدا نمودم و دست خود را برای گرفتن آن دراز کردیم فاذا اخذها فاذا
 ترحيف والسما تهنوا اذا بعلة عظيمة و بكاء و فدا و قائل يقول و ابناه و اصفوا
 و اذبحناه و احيسنا و اعزيبنا و يا بني قتلوك و ما عرضوك و من شرب الماء منعوك
 فلما دایت ذالك صعقت و دیت نفسي بدن القتل پس ناکبان دیدیم که زلزله عظیم بر زمین
 افتاد و آسمان بجزش و جنبش درآمد و ناکبان صدای شیون و زاری و ناله و بیقراری بلند شد و گویند و میگفتند
 افسوس ای ناله افسوس ای کشته جو رو بستم افسوس ای مذبح افسوس ای سین افسوس
 ای غریب مظلوم ای فرزندی من این است جفا که ترا قتل کردند و تو
 و منزلت ترا نشناختند و از خوردن آب نمانعت کردند پس برگاه این حال

در بهر آنکه در بهر دو روز و در میان نشین بی ششید انذار نم و اذا قبلت نظروا امرعة و هو بهم حلاق و قوت
 و فل امتلئت الارض بصور الناس و حلقه الملايكة و اذا بواحد منهم يقول يا ابتاه يا ابن
 خلدك جلدك و ابوك و امك و اخوك و اذا باحسين عليه السلام قبل جلس و شبهه على بدنه
 و هو يقول اليك يا حياء يا رسول الله و يا ابتاه يا امير المؤمنين و يا اماءه يا فاطمة
 الزهراء و يا احباء المقبول بالسم عليكم صني السلا م و يكابك نظرم به برديك زن افتاد
 و كروا بنا حلايق كثيرا بسته اند و تمام روي زمين از صورتهاي مردم و بازو هاي فرشتگان پر شد و ناگهان
 شبندم كه كمي از آنها سبكو يراي فرزند كه تي اي سين فدای تو شود و پدر تو و مادر تو و برادر تو كه آن حسين
 عليه السلام را دیدم كه نشست و سر او بر بدن او بود و او سبكو يا آبكار اي جد من اي رسول خدا و اي پدر من اي امير
 المؤمنين و اي مادر اي فاطمه زهرا و اي برادر مقبول زهرا و غایب استماید آن از من کدام باد شرافت بكي
 و قال يا حياء قتلوا و الله را جاننا يا حياء سلبوا و الله لساءنا يا حياء نفصوا و الله بنا
 يا حياء ذبحوا و الله اطفالنا يا حياء يعز و الله عليك ان تری حالنا و فعل الكفار بنا
 و اذا هم حلبوا يبكون حوله على ما اصابه بعد ان انحضرت بي اختيار كه است و كفت اي
 جد من كجا سوگند این منافقان است عورات ما و لو ادبي مقنعه بردان نمودند اي جد من این گمراهان اهل
 ما را ذبح کردند اي جد من كجا دشوار هست بر تو كه حال مرا ببینی و آنچه كه این كفار عذاب ما سوخته مشا به نهائي آنها
 آنها كه داو نشت به مصائب شاید اوبى اختيار بكنه بستند و فاطمه تقول يا اباه يا رسول الله
 اما ترى ما فعلت امك بولدي اتا ذن لي ان اخذ من دم شبيهه و احضب به فاصت
 و اتقى الله من رجل و اما احضبه يد مردي الحسيف فقال لهاخذني و تاخذني يا فاطمة
 فواستهم ياخذون من دم شبيهه و تصح به فاطمة فاصيتها و التي ص و على و الحسن
 بسجون به نحو هم و رسد و هم و ايد يهمل الى المرافق و حضرت فاطمه عليها السلام مكفت

ای والد بزرگوار و ای رسول که در کار آقا چه سلوک کردند است تو با فرزند من نمی بینی آیا اجازت میدی
 که از خون پیش او اندکی بگیرم و پریشانی خود بایم و ناصیه خود را بران حضاب نایم و ملاقات کنم پروردگار خود را در جای
 از خون پسر خود حسین کرده باشم پس حضرت رسوخند افرمود که بگیر و نسیم بگیرم ای فاطمه پس آنها را دیدم که از خون
 ریش او می گرفتند و ناصیه و چین خود مالید و پیر خندا و علی مرتضی و حسن مجتبی آن خون را بگیر و ناصیه خود
 و سینهای خود تا مرا افتد ای مالبدند و سمعت رسول الله يقول قد يتك يا حسين لعنم و الله
 علی ان اراک مقطوع الراس من الجبین و امی الخمر مکبوا علی فقاؤ تکثاک
 الذاری من الرمول و انت طریح مقتول یا منی من قطع یدک الیمنی و ثنی بالیسری فقال
 یا جده اء کارب مع جمال من المدینه و کان یوانی اذا وصفت سراویلی للوصوع فیتصی
 ان تکون نکتی له ثما معنی ان ادفعها الیه الا لعلی انه صاحب هذا الفعل فلما
 نلت خرج یطلبی بین القتلی فوجدنی حثه بلاها امر ففعل سراویلی ذای التکه و قد کنت
 عقدتها عقد اکثره فضرب دشیدم رسوخند اء که میگفت ذای تو شوم ای سین کذا ر شوار است
 بر من که ترا سر بریده خون آلوده با کردن خون چکان بر پشت اتقان برینم و هر آینه هوای تنه لباس
 ریک تر پوشانیده باشد و تو کشته بر خاک افتاده باشی ای فرزند من که دست راست ترا اولاً برید و دست
 چپ ترا ثانیا جدا کرد ایند پس حسین گفت ای جدم از مدینه سوره شتر بانی همراه من بود و عادت آن بود
 که خون زیر جامه خود را از برای تبه رضو از بر می کندم و پیش روی نهادم بسوی من کمر بست و آرزو میکرد
 که آن تکه برای او باشد پس سنج کمره مرا از دستک آن تکه را با و از ایند که کنم مگر علم من باینکه از این نفسی شخص
 عاهد خواهد شد پس هرگاه من مقتول شدم و از جای خود بیرون آمد و در میان کشتگان مرا تلاش میکرد پس
 مرا چشمی سر یافت پس نظر بسوی زیر جامه من کرد پس کمره را دید و من در آن کبریهایی بسیار بسته بودم ففرغ
 بیداه الی التکه محل عقل منها فمدت یدنی الیمنی فقبضت علی التکه فطلب فی العرکة

فوجد قطع سيفه كما هو مرقوع به يعني شرح على عقوده اخرى فتضمنت على الكفة بيدك
 اليسرى لا يجلها فيكسف عورتها في خرابه يدى اليسرى فلما ابراد حبل الكفاة احسن بك فرجى من
 القتل پس است حوزا بسوى تمه دراز کرد و عقده را ازان عقد نکند پس دست بهت خود دراز کرد پس تمه
 نمک گرفت پس از تمه که شمشیر بی کشته تلاش کرده آورد پس ازان دست دست به ابریه بعد ازان گریه ای بکمر ازان
 زهیه ای کشود پس دست بهت تمه که گرفت تا آن میا آن عقد با رانگش به که بسبب کشودن بی ستر و عریان
 نوم پس آن شقی دست بهت مرا برید پس هرگاه اراده کشودن کبریه ای تمه کرد چون آمد دختر ترا دید و با نظر
 کردید و حوزا در میان کشکان انداخته و سخن از میان ساخته فلما سمع النبي به كراهه الحسين عليه السلام
 بکی بکاء شدیدا و اتی الی یمن القتلی الی انما و عن ابی جعفر قال انما قال ما لک یا حتما
 فضع یدین بلال ما قبلهما حیریل و سکنه الله اجمعون و با ان بهای اهل السموات
 و الارضین پس با کلام حضرت پیغمبر ص که کلام حسین را شنیدی اختیار کردی دست بسوی من در میان کشکان
 تا آنکه قریب من ایستاد پس گفت کدام عادت دکنه و بر بند در میان و تو بوده ای شتران قطع نرد پس
 دستبازی که اکثر اوقات میریل امین در جمله نرسنگان و بنابر ابوسه میراد ندوین و برکت بی حسنه بان بل
 آسمانها و زمینها ما کفالك ما صنع به الملائکین من الذل و الهوان هتکون شاء من
 بعد الحد و ما و السدال السطور سنود الله وجهک یا جمال فی الدنیا و الاخره قطع
 الله یدیک و رجلیک و جعلک فی حرب من سفک دما ینا و تجراء علی الله آیا کفایت نخر
 ترا چیزی که از ولایت و خوار بی این مزاعین با و کرد ندی بی پردگی هتک عورت او بعد بود جهای و فرشته
 شدن پروتا نمودند ای شتران حذاروی ترا در دنیا و آخرت سیاه سازد و خدادستهای ترا و پانای ترا
 قطع کند و بگرداند خداد را در مرکز نیکه خونهای مرا بکشند و جهرت بر خدا در خونریزیه ناکردند فلما استتم
 عاقره حتی شلت یدای و دست بوجبهی کافه لیس قطعاً من البیل مظلماً و یقینت

لیلی بسند ، الخاله یحییٰ لی هذا البیت اسناد یقین و اما اعلم انه یخبر فی ابد اقل من فی مکة
 احد الی جمع حلویته و تصرف الی الله تعالی بلفظه ، ککل لفظول حسبک ما حثت بالحن
 و معلله ان یفعل ای صلب یمنظرون بس خوردنای حضرت تمام نشده که برود دست یا
 شش سال زردی حوزا سیاده ، اشبه تر و تار یک یا قتم و بر میں حال ماتی ماندم بس بسوی این خانه
 در آرم ناسعا ، یخواید در خار سه شامت آدم اول آمدن من نوب بدانم که هر آینه مالک و زینا
 در کربلا مان کزاد بخیرید در که معلوم کسی نماید مگر آنکه حدیث اورا شنید و بدانت او خرم بودی خدا
 و همه کسان از او شنید و در سلطنت کما بخت ترا آنکه بخت نمودید و در سب است که خواهد و دست
 ظلم که در کلام با کتب در سبیکه و الو الفراج فی المقاتل بالاسناد عن الفسه بن ابر
 بن شام قال یارب رحاصون بن ابراهیم بن الوجه دکت اعرفنا
 مشک یفک المباسون بطله ، انه ما کانت اعرفک قال الی قلب ساقا امراد مع الحسور
 علیه السلام یمن ، یمنک ان البیر ، ما عنت ایله مند قلته الا اتالی فنا تلامعی خو
 یالی جهنم قلدعی مها فاصبح ند اسی فی ابد فی الحجی الا سمع ساجی قال و اتالی
 العباس بن علی علیه السلام ، اتالی در نسخ الو الفرج و کتاب مقاتل با سواد خود از قاسم بن
 بن بناتة روان کرده ، و اب دیدم مردی را از اولاد امان دارم بسیار بودی ، سنا نام او سنا
 بسیار شرح و سپید از و لفظ کسر نشد تا سم - بچو تندی حسنت کت من قتل کردم جو ای
 از همراهمان حسین که در میان دو چشم او اثر سجود ، عباس است ، بعد و ظاهر بود بود
 شبی از روزیکه اورا قتل نمودم کمر آمد نتردم من شخصی بس که میان مرا میگریفت ، آنکه بس
 می آمد پس مراد ان بی انداخت پس ناله می کردم و زهره میزدم بس بپوشید و خسته نمود ، زهره
 سینه گفت و مقتول عباس بن علی علیه السلام است و در ای ابن سراج فانی است

رجلا مكفوا فاقده شهد قتل الحسين عليه السلام فسئل عن ذهاب بصره قال قد كنت
شهدت قتله عاشر عشره غير اني لم اطعم ولم اضراب ولم ادم فلما قتل رجعت الى
منزلي وصليت العشاء الاخره ودمت فاقاني ات في منامى فقال حب رسول الله
صلى الله عليه وسلم فقلت مالي وله فاخذ بتلابني وجرني اليه و ابن رباح روايت کرده گفت
ملاقات کردم مردی نابینا را که حاضر قتل حضرت امام حسین علیه السلام شده بود پس از آن کس استفسار
سبب نابینا شدن کرده شد گفت بر آینه من پنجه رده کسان که برای قتل آن مقتدای زمان حاضر شده
بودند بودیم جز این که بر آینه من نیزه نزدیم و شمشیر به حاله نکریم و تیری نماند ختم پس بر گاه آنحضرت
شد بسوی مکان خود مراجعت نمودم و نماز عشاء را خواندم و ختم پس آینه نزد من در جواب آمد و گفت که اجابت
پیغمبر صلوات الله علیه سلام کن بخدمت او حاضر شو پس گفتم چه حرفی او کرده ام و چه کار است مرا
از و پس آن شخص بسوی دیگر بیان مرا که رفت بسوی آنحضرت گشته نا ذالبنی صاحبی فی صحراء حاسر
عن ذراعیه اخذ جریبه و ملک قائم بین یدیه و فی یدیه سیف من فاه یقتل
اصحابی السعه كلما اضراب ضربه التهب انفسهم ناراً اخذ نوت منه و جثوت
بین یدیه و قلت السلام عليك يا رسول الله فلم يرد علي و مكث طويلا ثم رافع
بأسه دقايا عدو الله انتهكت حرمتي و قتل عترتي و لم ترع حقي و فعلت ما فعلت
پس چک ناگاه دیدم که پیغمبر خدا در میدانی استین روزه حربه گرفته نشسته است و فرشته مورد بروی
ایستاده است و در دست او شمشیری از آتش است که میگذرد بران اصحاب تسعه مرا پس هر قدر که آنها
ضربتی میزد و نفسهای آنها مثل آتش ملبب میشد و در پیشه پس از آنحضرت تریبشدم و رو بری او در آنوقت
و گفتم سلام خدا بر تو باد ای رسول که پس بر من در سلام نکرد و تا دین را سوش و متاعی مانند بجه آذنان سر
خود را برداشت و گفت ای دشمن خدا بنگ خرمست ما میگردی و اولاد مرا قتل نمودی حق مرا رعایت نکرد